

## **The Discourse of “Zellu-l-lahi (the Shadow of God)” in The Historiography of The Safavid Era**

**Nayereh Dalir\***

### **Abstract**

The issue of legitimacy was one of the theoretical priorities of the Safavid government from both internal and external perspectives. Therefore, the Safavid government was trying to find a suitable answer for the basic issue of legitimacy. The thought patterns of the ancient period, encountered Shiite Imamate, Sufism, theories of Islamic legitimacy and Mongolian traditions. These knowledges, which were the result of previous traditions, faced successive transformations. Therefore, there was a need for a model that can present all these knowledges with a new organization in a new structure. The diversity of sources of legitimation of the Safavid government, in addition to showing the importance of the issue, can show the capabilities of the government in employing these sources to distinguish and differ from the legitimacy of previous periods and ages. Now the question is, how did the sources of historiography shape and explain their legitimizing discourse based on the model of “God’s shadow”? The current research is organized using the method of “concept of history”, and the “text interpretation approach”. It claims that the Safavids established a legitimacy system based on the discourse of Zellu-l-lahi by using multiple legitimizing sources that were already formed. The concept of "shadow of God" which is its definition, in the structuring of multiple sources of legitimacy, has started to sanctify the government.

**Keywords:** Discourse/ Zellu-l-lahi System, Legitimacy, Safavid Era, Sanctity-Responsibility.

\* Associate of History. Institute for humanities and cultural Studies, dalirnh@yahoo.com

Date received: 2021/01/30, Date of acceptance: 2021/10/01



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## گفتمان «ظل‌اللهی» در تاریخ‌نگاری عصر صفوی

نیره دلیر\*

### چکیده

مسئله مشروعیت از دو منظر داخلی و خارجی از اولویت‌های نظری حکومت صفوی بود. از این‌رو، حکومت صفوی تلاش داشت برای مسئله‌مبنایی مشروعیت پاسخی درخور بیابد. آن‌ها برای پاسخ‌بدان قالب‌های معرفتی متعددی مانند نظام اندیشه‌ای ایران باستان قالب‌های اندیشه‌ای دوره اسلامی، امامت شیعی، تصوف، نظریات مشروعیت اسلامی، و سنت مغولی پیش‌رو داشتند. این معاریف، که حاصل سنت‌هایی پیشین بودند، با دگرگونی‌های پی‌درپی روبه‌رو بود. از این‌رو، به الگویی نیاز بود که قادر باشد تمامی این معاریف را با سازمان‌بندی نوین در یک ساختار جدید ارائه دهد. تنوع منابع مشروعیت‌ساز حکومت صفوی افزون‌بر آن‌که اهمیت مسئله را نشان می‌دهد، می‌تواند قابلیت‌های حکومت را در استخدام این منابع برای تمایز از مشروعیت دوره‌ها و اعصار پیش از خود و تفاوت با آن‌ها یک‌دیگر نشان دهد. حال پرسش این است که منابع تاریخ‌نگاری چگونه گفتمان مشروعیت‌ساز خود را براساس الگوی ظل‌اللهی شکل داده و تبیین کرده‌اند؟ پژوهش با روش تاریخ‌مفهوم و رویکرد تفسیر متن این مدعا را دارد که صفویه با استفاده از منابع متکثر مشروعیت‌زا، که از پیش شکل گرفته بود، نظام مشروعیتی را بنیان نهاد که براساس گفتمان ظل‌اللهی انسجام یافته و مفهوم «ظل‌الله» معرف آن است و این مفهوم در ساختاربندی منابع متکثر مشروعیت در قالب گفتمان/ نظام ظل‌اللهی به قدسی‌سازی حکومت دست زده است.

**کلیدواژه‌ها:** گفتمان/ نظام ظل‌اللهی، مشروعیت، عصر صفوی، قدسیت - مسئولیت.

\* دانشیار پژوهشکده تاریخ ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، dalirnh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۶



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه

مطالعات زیادی درباره سلطنت دوره اسلامی تاکنون انجام شده است، اما غالب اندیشمندان معاصر بدین گونه می‌اندیشند که مفهوم «ظل‌اللهی» از همان اوان تکوین سلطنت در ایران دوره اسلامی یک قالب واحد و پیش‌فرض امر سیاسی در نهاد حاکمیت داشته است و با اندیشه سیاسی ایران باستان نیز پیوند وثیقی دارد. بسیاری از این محققان، با رویکرد کل‌نگرانه به ساختار سیاسی تاریخ ایران، کلیت آن را در قالب اندیشه ایران‌شهری تبیین کرده‌اند. در ساختار مطالعاتی تفکر ایران‌شهری، کلیت‌نگری نه تنها در ساختار سیاسی ایران باستان، بلکه در دوره اسلامی نیز چون پیش‌فرضی محتوم فرض شده است. افزون‌بر پیروان تفکر ایران‌شهری، سایر محققان حوزه اندیشه سیاسی نیز ظل‌الله را در همان نظام سلطانی دیده‌اند. با این وصف، بسیاری از شاخصه‌های مفهوم ظل‌الله، که تمایزبخش موقعیت‌های مفهومی آن در ادوار گوناگون‌اند، نادیده گرفته شده‌اند. از این منظر، پژوهش‌ها و تکاپوهای فکری که درباره مفهوم ظل‌اللهی شکل گرفته در دو دسته کلی قابل تقسیم‌بندی است.

دسته نخست طرف‌داران نظریه ایران‌شهری هستند که سلطنت را از ابتدا و در طول دوره اسلامی به شکلی واحد دیده‌اند و حتی تا آن‌جا پیش رفته‌اند که آن را به دوره باستان تسری داده‌اند و تفاوتی میان ادوار قبل و بعد از اسلام از این منظر ندیده‌اند. از مهم‌ترین پژوهش‌هایی که چنین رویکردی دارند باید به آثار سیدجواد طباطبایی اشاره کرد. او اعتقاد دارد سلطنت نه نظامی مختص دوره اسلامی که بازتاب و بازتولید دوره باستان با اتکا بر اندیشه ایران‌شهری است (طباطبایی ۱۳۷۵: ۱۶۶). این یک‌سان‌نگاری در آثار حاتم قادری نیز مورد تأکید قرار گرفته است (قادری ۱۳۹۰: ۱۰۸-۱۰۹).

برخلاف دسته نخست، دیگران معتقدند نظام سلطانی مختص دوره اسلامی است. از مبدعان و طرف‌داران این نظریه می‌توان فیرحی را یاد کرد که با وجود این تمایزگذاری، وی نیز مختصات سلطان اوایل دوره میانه و سلطان ظل‌الله دوره متأخر را ممزوج و یک‌سان دیده و برای آن وجهی سوای سلطنت در نظر نگرفته است. ضمن آن‌که مفهوم ظل‌اللهی را امری مربوط به زمان خاصی از دوره اسلامی ندانسته است. مهم‌تر از همه آن‌که توالی تاریخی اندیشمندان مسلمانی را که نظریه‌های آن‌ها را به عنوان مستندات خود آورده است، مانند طرطوشی، خنجی، ماوردی، و... در نظر نگرفته و به‌طور پراکنده از نظریه‌های آن‌ها رویکرد سلطنت را برای کل دوره میانه به یک‌سان استخراج کرده است (فیرحی ۱۳۷۸: ۱۹۹-۲۶۴). برخی دیگر نیز به تفاوت‌های ماهوی مشروعیت در عصر صفوی به دلیل تنوع مراجع

مشروعیت‌ساز پرداخته‌اند (احمدوند و مقدور ۱۳۹۵)، اما متعرض تفاوت‌های ماهیت سلطان این عصر با نمونه‌های پیشین نشده‌اند.

حال می‌توان نظریه‌پردازی کلی فوق را در آثار متخصصان اندیشه سیاسی عصر صفوی بررسی کرد، به این منظور که چه نسبتی میان اندیشه سیاسی و «ظل‌اللهی» برقرار ساخته‌اند. در این میان، در مرحله نخست، باید از آثار زیادی یاد کرد که به شکل سستی و فارغ از هرگونه بحثی سلطان را «ظل‌الله» تعبیر کرده‌اند، بدون آن‌که تفاوت معناداری را میان این دو نشان دهند. این دست آثار آثاری هستند که هرچند انتظار می‌رود در مورد مفهوم ظل‌اللهی بحثی داشته باشند، آن را پیش فرض در نظر گرفته‌اند و در نتیجه متعرض مفهوم ظل‌اللهی، اجزاء، سازه‌ها، کارکرد، تطور، و سایر مباحثی از این نوع نشده‌اند. مهم‌تر از همه، می‌توان از اثر سعید امیرارجمند (بی‌تا) یاد کرد که بر اساس مفهوم «ظل‌الله» و امام غایب در دوره صفویه نگاشته شده است که هرچند تمرکز غالب آن بر حوزه زمانی صفویه بوده است، رویکردش برخلاف عنوان کتاب که امر را بر خواننده مشتبه می‌گرداند، بر مسئله پژوهش حاضر و توجه به مفهوم ظل‌اللهی بنیاد نشده است.

از دیگر محققان این حوزه باید از هاشم آقاچری یاد کرد که بر جنبه‌هایی از پیوند دین و دولت توجه کرده و بدون توجه به سیر معنایی و مفهومی «ظل‌الله» تنها آن را عامل مشروعیت‌ساز حکومت بیان کرده است (آقاچری ۱۳۹۵). صفت گل، کالین میچل، کاترین بابایان، و رسول جعفریان برخی دیگر از محققانی هستند که این ایده را مبنای نوشته‌های خود قرار داده‌اند (میچل ۱۳۹۷؛ صفت گل ۱۳۸۱؛ صفت گل ۱۳۸۸؛ جعفریان ۱۳۹۱). دسته سوم از محققان این دوره مانند شعله کویین، رودی متی، و فیروز منصوری جوانب تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نویسی، و زوال و سقوط صفویان را بررسی کرده‌اند (کویین ۱۳۸۷؛ متی ۱۳۹۳؛ منصوری ۱۳۹۵) و زوایای بحث آن‌ها منظرهای دیگری از حوزه‌های مطالعاتی مرتبط با صفویه را کاوش کرده است و به عبارتی، به بررسی سیر تطور مفهوم ظل‌الله در تاریخ‌نگاری این عصر دست زده‌اند.

با این وصف، در یک جمع‌بندی کلی، باید اذعان داشت که پژوهش‌گران این حوزه مفهوم ظل‌اللهی را پیش فرض انگاشته و آن را هم‌چون انگاره‌ای دانسته‌اند که در آن، چند شاخصه کلی عمومیت دارد که به شناخت وجوه گوناگون آن، بدون توجه به سیر تحول و تطور آن، نیاز بوده است. بنابراین، آن‌ها متعرض مفهوم ظل‌اللهی، شناخت اجزاء، سازه‌ها، موقعیت مفهومی، و زمان‌مندی تاریخی آن در دوره‌های گوناگون نشده‌اند.

در مورد وضعیت مفهوم ظل‌اللهی در تحقیقات صفوی پژوهی چند شاخصه کلی عمومیت دارد: نخست پیش‌فرض انگاشتن ظل‌الله، دوم هم‌عرض دانستن آن در تمام ادوار تاریخی ایران، و سوم نادیده‌انگاشتن بررسی موقعیت‌های مفهومی آن در زمان‌مندی تاریخی که باتوجه‌به دو شاخصه نخست، به تبع شاخصه سوم نیز تالی شاخصه دوم خواهد بود. باتوجه‌به همین خلأهای تحقیقی، پژوهش پیش‌رو قصد دارد تا براساس موقعیت‌مندی زمانی، مفهوم ظل‌الله را در تاریخ‌نگاری دوره صفوی براساس بافتار تاریخی و تحولات آن تبیین کند. باتوجه‌به رویکرد غالب آثار در این حوزه باید گفت محققان حوزه نظری سلطنت دوره میانه را از ابتدا تا انتها در یک زمینه و بستر کاملاً شبیه‌به‌هم دیده‌اند و از تطوراتی که در بستر تحولات تاریخی رخ داده است غفلت کرده‌اند.

حال، برخلاف پژوهش‌های یادشده، در این تحقیق، مفهوم کانونی ظل‌الله در روندی تاریخی موردبررسی قرار خواهد گرفت که در آن، نشان داده خواهد شد که سلطان در دوره میانه، دوره متقدم، و متأخر به‌هیچ‌وجه اختیارات و ویژگی‌های یک‌سان نداشت، چراکه براساس منابع تاریخی سلطان در دوره ایلخانی و بعدازآن قدسی شد و در دوره صفویه، ابعادی صوفیانه و ماورایی نیز بر وی افزوده شد که در نتیجه سلطان به «حضرت ظل‌اللهی» و شخصیتی «مقدس» درآمد، درحالی‌که سلاطین دوره متقدم و اوایل میانه وجه قدسی نداشتند. در اوایل دوره میانه از سلطان انتظار رعیت‌پروری و مردم‌داری می‌رفت و او را مسئول اعمالش درقبال مردم می‌دانستند، اما در سلطان به‌مثابه «حضرت ظل‌الله» مسئولیتی درقبال مردم خواسته نشده، حکمش حکم خدا تلقی، و از این نظر با دین هم‌عرض شده است.

برخلاف نظریه فرّه ایزدی، در نظریه ظل‌اللهی سلطان عصر ایلخانی به بعد صفاتی از جمله قداست داشت. تفاوت بنیادین نظریه ظل‌اللهی با نظریه فرّه ایزدی از این منظر باید لحاظ شود که شاه صاحب فرّ عصر ایران باستان، طبق نظریه فرّه ایزدی، حتی در نیات درونی‌اش حق هیچ‌گونه ظلم و جور نداشت و در صورت ظلم، از نمایندگی خداوند عزل می‌شده است، اما مطابق نظریه سلطان ظل‌الله، به‌خصوص در دوره پسامغولی، ظلم‌کردن مانع از استمرار حکومت و حتی قداست وی نیست و با هر نوع رفتاری، وجود سلطان، حتی ظالم، باید موجب شکرگزاری مردم قرار گیرد، چراکه ظل‌الله نظم کیهانی عالم بالا را در تدبیر و تنسيق عالم سفلی برقرار ساخته و از این‌رو، همان نموده‌ها و نشانه‌ها مانند انوار الهی، ضوء ربانی، و مواردی از این دست در مورد او به‌کار رفته است. درحالی‌که این فضای

اندیشگانی در زمان تکوین سلطنت در دورهٔ میانهٔ متقدم سازمان نیافته بود و در دورهٔ متأخر با نظام ارزشی-داناایی دیگری مواجهیم. قالب جدید تحت‌تأثیر بستر تحولات تاریخی این دوره صورت‌بندی شده است و تبعاتی چون قدسی شدن سلطان و مسئول نبودن درقبال رفتارش را در پی دارد. بنابراین، دورهٔ صفوی را می‌توان عصر «گفتمان ظل‌اللهی» در تاریخ ایران نامید که مؤلفه‌های آن متفاوت با «گفتمان سلطان و سلطنت» اوایل دورهٔ میانه بوده است.

باتوجه به مقتضیات جامعهٔ صفوی، آن‌ها با این مسئلهٔ بنیادین مواجه بودند که روش‌ها و نظریات مشروعیت‌بخش عصر تیموری، مغول، سلجوقی، یا ایران باستان به‌تنهایی کفایت نمی‌کند. از این رو، باتوجه به چالش‌های متعدد به‌الگویی تلفیقی نیاز داشتند. به همین دلیل، این حکومت به مفهوم ظل‌اللهی به‌منظور ایجاد الگوی واحد توجه کردند که این امر در آثار تاریخ‌نگاری صفویه نمود و ظهور بارزی دارد. به‌عبارت‌دیگر، در این دوره، مورخان درصدد صورت‌بندی گفتمانی تحت عنوان ظل‌اللهی بودند تا منابع مختلف مشروعیت در آن تجمیع شود و سلطان به مقامی بی‌بدیل تبدیل شود. از این رو، پرسش این پژوهش این است که تاریخ‌نگاران صفویه چگونه از مفهوم ظل‌الله بهره‌برداری کرده‌اند و چگونه از منابع متکثر مشروعیت‌سنتز واحدی بیرون آمده است و از درون آن، الگوی متمایزی را ارائه کرده‌اند؟

بنابه ماهیت تحقیق، این پژوهش از نوع تحقیقات تاریخی محسوب می‌شود که روش تحقیق بر رویکرد تاریخی مفهوم و تفسیر و تحلیل داده‌های متن، با مراجعه به آثار تاریخ‌نگارانه، استوار است. بر این اساس، نخست داده‌های منابع تاریخی دورهٔ صفوی در حوزهٔ موضوعی ظل‌الله و کاربرد مؤلفه‌های گوناگون آن جمع‌آوری شده است. سپس، مفهوم ظل‌الله، اجزا، و سازه‌های آن استخراج شده و نوع برداشت مفهومی مؤلفان این دوره مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. تلاش می‌شود که در این پژوهش، با مشخص کردن زمان‌مندی تاریخی، موقعیت مفهومی ظل‌الله در ادوار گوناگون صفوی در آثار تاریخ‌نگاری تبیین شود.

## ۲. چهارچوب مفهومی پژوهش

باید اشاره داشت که در اطلاق رسمی و غیررسمی حاکمان این دوره، که توسط مورخان صورت گرفته است، نوعی آمیختگی عناوین نظیر خان، امیر، سلطان، خاقان، پادشاه، شاه، و ملک درمورد شخص حکمران مشاهده می‌شود، درحالی‌که هرکدام از این عناوین تعریف

خاص خود و اطلاق متناسب با آن را دارند. رواج و رکود استعمال این عناوین، افزون‌بر نمایش پیچیدگی‌های زبانی-تاریخی تحت‌تأثیر بافتار فرهنگی این دوره، دلالت معنایی نظام ارزشی ساختار سیاسی این دوره را نیز نشان می‌دهد. در دوره صفویه، لقب سلطان به‌محاق رفته و لقب پادشاه و شاه با اقبال بیش‌تری روبه‌رو شده است. ضمن آن‌که لقب سلطان در تعارض با امپراتوری عثمانی به‌خصوص در اوایل دوره صفویه مورد تحقیر واقع شده و از آن‌سو نیز، لقب پادشاه به چنین وضعی دچار شده است. این امر تقابل‌های لفظی و زبانی دو قدرت معارض را نشان می‌دهد.

باتوجه‌به این نکات باید اشاره کرد که مفهوم ظل‌اللهی در این دوره با اهمیت بسیاری در مقایسه با قبل به‌کار رفته است، چنان‌که حتی جایگاه لقب سلطان را در بر گرفته و با مؤلفه‌هایی متفاوت به‌کار رفته است. سلاطین صفوی با عنوان ظل‌الله و به‌طور خاص «حضرت ظل‌اللهی» با پیش‌وندها و پس‌وندهای گوناگون خطاب شده‌اند. رایج‌ترین عنوان آن‌ها حضرت ظل‌اللهی و اعلی‌حضرت ظل‌اللهی (قزوینی ۱۳۸۳: ۱۲، ۳۰۹) است و در ترکیب‌های دیگر نظیر ظل رحمن، سایه‌اخص‌اللهی، و... نیز مورد خطاب قرار گرفته‌اند (امینی هروی ۱۳۸۳: ۲۹۷؛ خنجی ۱۳۸۲: ۳۹، ۱۰۹؛ قزوینی ۱۳۸۳: ۳۱۸).

در منابع و متون این دوره، چنان‌که تکرار استعمال «حضرت ظل‌اللهی» به‌جای لقب سلطان غالب شده است که گویی مؤلفان این دوره این عنوان را جانشین واژه «سلطان» کرده‌اند و کارکردهای متفاوتی از ظل‌الله برای آن در نظر گرفته‌اند. به‌خصوص آن‌که آن را با «رحمانیت» و «رحیمیت» خداوندی نیز پیوند داده‌اند. از دیگر تفاوت‌های مهم گفتمان ظل‌اللهی با گفتمان «سلطنت» این است که در رویکرد منابع تاریخی در این گفتمان، عقوبت اخروی سلطان ظل‌الله ترسیم نشده، بلکه «حضرت ظل‌الله» خود به‌جای خداوند در این دنیا تصمیم گرفته و این تصمیم، در سنخ قوانین الهی، معتبر و ملزم به اجراست (امینی هروی ۱۳۸۳: ۷۹). درحالی‌که در متون اوایل دوره میانه (اندرزنامه‌ها) سخت‌ترین حساب‌رسی‌ها در روز قیامت مربوط به عقوبت سلاطین بوده است و از این طریق، برای کاستن از رفتار ظالمانه سلاطین بهره می‌بردند (دلیر ۱۳۹۴).

از این منظر، باید گفت که مفهوم ظل‌اللهی به سلاطین قداستی خاص بخشیده است، چنان‌که آن‌ها، برخلاف مرحله تثبیت و حتی تکوین، با استفاده از میراث ایرانی، مغولی، و امامت شیعی، مقام امامت، خلافت، نبوت، و سلطنت افق‌های فکری و سنت‌های زمام‌داری تکوین‌یافته پیشاصفوی را تلفیق و با استمداد از گفتمان اندیشه‌ای ظل‌اللهی شکل نوینی از



مشروعیت را به صفویه عرضه کردند که قدرت بیش‌تری در تکامل دانش مبتنی‌بر قداست‌پروری حکم‌ران داشت و پایه‌های آن براساس سنن ازپیش‌موجود بود. موقعیت‌مندی مفهوم ظل‌الله در دوره صفویه با توجه‌به نبود یک‌پارچگی در این دوره و تناقضات بسیار در ساحت‌های گوناگون از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. بنابراین، با موقعیت‌مندکردن زمانی مفهوم ظل‌الله، موقعیت مفهومی آن براساس تعارضات بافتار تاریخی و تحولات آن روشن خواهد شد.

در پژوهش حاضر، به انواع و گونه‌های قدسی‌سازی مبتنی‌بر زمینه‌های تاریخی دوره موردنظر، دلالت‌ها، و اسنادش اشاره رفته است. این گونه‌ها از درون گسست‌های تاریخی ایجاد شدند. بدین معنا که اتفاقی رخ داده و معنای جدید ظاهر شده است. رخدادهای تاریخی چگونه گونه‌های جدید قدسی‌سازی را ایجاد کرده‌اند و چگونه گونه دیگر را به‌حاشیه راندند، به‌ویژه در فضایی که اندیشه ایران‌شهری قصد دارد کل تاریخ ما را یک گونه و با یک آرمان تفسیر کند، درحالی‌که با توجه‌به بافتار تاریخی، این امر که چگونه گسست پیدا شده است و چه‌طور گونه‌ها ظهور پیدا کرده‌اند، از مبانی مهم فهم تحولاتی است که بر گذشته ایران رفته و در اکنون ما تأثیرگذار است.

### ۳. مبانی مشروعیت صفویان

ظهور حکومت صفویه و تبدیل آن به یک نظام سیاسی منسجم و متمرکز به پراکندگی قدرت در اواخر سده نهم و پایان دوره مغول بر ایران پایان داد، اما با تغییر مذهب رسمی و گرایش به تشیع مشروعیت این حکومت با چالشی مهم روبه‌رو شد. صفویه تعارضات گریزناپذیری با اهل سنت ایجاد کرده بود. مهم‌ترین چالش منطقه‌ای صفویه قدرت جهانی عثمانی بود که خود را وارث خلافت اسلامی می‌دانست. بنابراین، «سلطنت» یکی از مبانی قدرت حکومت صفویه را شکل می‌داد که در جهت پیوند قدرت دینی و قدرت سیاسی در عصر اسلامی به‌کار رفت. تعریفی که خنجی در سده دهم هجری، در مقدمه کتاب *سلوک‌الملوک*، آورده بدین قرار است:

سلطان در عرف شرع کسی است که بر مسلمانان مستولی باشد به‌حکم شوکت و قدرت لشکر، و علما گفته‌اند واجب است اطاعت امام و سلطان در هرچه امرونهی کند، مادام‌که مخالف شرع نباشد، خواه عادل باشد، خواه جابر و واجب است

نصیحت او برحسب قدرت و جایز است که گویند او را خلیفه و امام و امیرالمؤمنین و خلیفه رسول الله (صلی الله و علیه وسلم) و جایز نیست که او را خلیفه الله گویند (خنجی ۱۳۸۲: ۸۲).

تعریف خنجی، نظریه پرداز مهم این عصر، که نظریه سلطنت را پس از براندازی خلافت عباسی مطرح کرده بود، با توجه به بافتار فرهنگی - سیاسی نظام اجتماعی ایران و جهان اسلام در اوان تشکیل سلسله صفویه نزدیک ترین تعبیری است که برای سلطان این زمانه می توان بیان کرد. خنجی سلطان را در سه مرتبه خلافت، امامت، و سلطنت باهم آورده است. این تعریف خنجی با توجه به تحولات تاریخی زمانه وی تعمیم پذیر است.

تأکید خنجی بر خلیفه الرسولی و نه خلیفه الهی است. این تأکید به سهم خود قابل تأمل است. ضمن آن که وی، علاوه بر امامت، مرتبه امیرالمؤمنینی را نیز برای سلطان در نظر گرفته که خود محل بحث و بررسی است. چرا، افزون بر امامت و خلافت، امیرالمؤمنین را نیز آورده است؟ آیا از منظر وی امیرالمؤمنینی متمایز از امامت و خلافت بوده یا وی تنها مبتنی بر تأکید مجدداً آن را ذکر کرده است؟ با توجه به تأکیدات مؤلف، به نظر می رسد که او برای هر کدام تعریف مجزایی داشته است. در هر حال، این تعریف نزدیک ترین تعبیری است که برای سلطان یا پادشاه دوره صفوی می توان برشمرد. شایان ذکر است که در تعریف خنجی از سلطان، «عدالت» از مؤلفه های وجوب اطاعت از سلطان نیست، بلکه اطاعت از او تاجایی که امر او خلاف شرع نباشد وجوب دارد. روشن است که با این تعریف، فضای گفتمانی «عدالت محور» جای خود را به فضای اندیشگانی «شریعت محور» داده است. ملاک شریعت در گفتمان حاضر نیز در خلافت پناهی «سلطنت» قرار داده شده است. در واقع، سلطان تلفیقی از «شریعت» به هم راه «قدرت» شده است. از این منظر، او را «سلطان»، «امام»، و «خلیفه» خطاب می کنند.

سلطنت، در مفهوم فرمانروایی یک سویه و آمریت مطلقه بر سرنوشت مردم، با ادعای موهبتی آسمانی و موروثی در نسل برگزیدگان الهی، که در دوره صفوی به مفهوم کامل تجدیدحیات یافت، از زاویه تبارشناسی تاریخی ریشه در عصر باستان ایران داشت (زرگری نژاد ۱۳۹۵: ۸۵). در کاوش این ریشه های تباری، تفاوت های بنیادین مبانی نظری اندیشه پادشاهی آرمانی باستان با سلطنت و استلزامات خاص آن در زمان تکوین (میانه متقدم) و زمان تغییر (میانه متأخر) باید ملحوظ شود. در این پژوهش، ضمن در نظر گرفتن تفاوت های بنیادین سلطنت، مرحله تکوین و مرحله تغییر به مبانی نظری و عملی متمایز و

متفاوت سلطنت صفوی توجه شده و پی‌آمدها و تبعات این تفاوت‌ها نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

منبع دیگر مشروعیت صفویان نهاد پادشاهی بود. این مفهوم با مفهوم فرّه ایزدی پیوند داشت و منعکس‌کننده اندیشه سیاسی در عصر پیش از اسلام بود. پادشاهی ساختار سیاسی دوره ایران باستان است و «پادشاه» مبین این ساختار است. ساختار و مؤلفه‌های عینی-ذهنی پادشاهی باستانی در دوره اسلامی امکان برقراری نداشته، اما این عنوان برای حکمرانان مسلمان بارها به کار رفته است که خود گویای برخی از کاربردهای فرهنگی-سیاسی پادشاهی ایران باستان در دوره اسلامی است. در دوره صفویه با به کار بردن لقب پادشاه و شاه، عنوان «سلطان» به خصوص در اوایل دوره صفویه به محاق رفته و استعمال محدود لقب سلطان تداوم داشته و «حضرت ظل‌الله» به جای آن به کار رفته است. البته نهاد سلطنت هم‌چنان در این دوره به حیات خود ادامه می‌دهد، اما کارکردهای آن متناسب با اقتضائات بافتاری تاریخی با گستردگی‌هایی متمایز از پیش و حتی متفاوت با پیش صورت می‌یابد.

مفهوم ظل‌اللهی الگویی بود که صفویان برای تلفیق مبانی قدرت از آن استفاده کردند. این مفهوم فضایی اندیشه‌ای بود که پیدایش آن با اخبار و احادیثی از پیامبر اسلام در منابع روایی، تفسیری، و تاریخی مشاهده شده و در تکوین سلطنت به کار نرفته است، اما در دوره مغول با تثبیت آن در روند قدسی‌سازی حاکم به کار گرفته شده و پس از آن، به گفتمان غالب سیاسی عصر صفوی تبدیل شده است. این الگوی سیاسی با مددجستن از سازه‌ها و منابع مشروعیت‌ساز مغولی، شیعی، ایرانی، و صوفی به مهم‌ترین طرحواره فکری ساختار سیاسی-اجتماعی تبدیل می‌شود و «گفتمان ظل‌اللهی» را در تاریخ ایران صورت‌بندی می‌کند. الگوی مذکور دال مرکزی خود را براساس «سایه خداوندی» و «شریعت و خلافت‌پناهی» سلطان تنظیم کرده است و تلاش می‌کند تا عناصر و اجزای «سلطان عادل-مسئول»، یعنی «عدالت» و «مسئولیت در قبال مردم/رعیت»، را به حاشیه براند. از این رو، شاهد تولید گفتمان «سلطان قدسی» به جای «سلطان مسئول» هستیم. قدسی‌سازی شاه/سلطان دوره صفوی نسبت به خان/سلطان دوره مغول براساس الگوی گفتمانی ظل‌اللهی هر دوره صورت‌بندی شده و قابل‌تمایز و تفکیک از یک‌دیگر است (دلیر ۱۳۹۳؛ دلیر ۱۳۹۴؛ دلیر ۱۴۰۰). از این رو، می‌توان گفت در تاریخ ایران، گفتمان ظل‌اللهی در سیر تاریخی خود از درون گفتمان سلطنت سر برآورد و با کارکردهای گسترده‌تر و متفاوت‌تر تا دوره معاصر به پیش‌روی خود ادامه داده است.

#### ۴. مفهوم ظل‌اللهی در تاریخ‌نگاری عصر صفوی

واژه «ظل» در منابع عصر صفوی به صورت‌های ظل ممدود، ظل رایات، ظل عدلش باد ممدود، ظل تربیت امیر، ظل عطوفت، همیشه ظل ایشان باد، در ظل شفقت و حمایت حضرت خاقان، در ظل لوای جهان‌گشای آن خسرو...، ظل ظلیل عاطفت...، ظل عنایت و حمایت امیر نظام... به‌کار رفته است. در این عبارات، گاه «ظل» در معنای سایه‌التفات و خوبی‌های شاه و سایر امرا و حکام استفاده شده است. شاید این تعبیرات را بتوان در اندیشه ظل‌الله جای داد و آن را نمودی از مفهوم ظل‌اللهی توصیف کرد، اما مفهوم ظل‌الله در متون عصر صفوی تنها مختص پادشاهان بوده است و به سایر افراد اختصاص نمی‌یافت. به همین دلیل، این مفهوم یا به‌صورت لقب یا توصیف یا عین مفهوم برای شاهان صفوی استفاده شده است. بر این اساس، اندیشه ظل‌الله و مفهوم ظل‌الله دو امر متمایزند که مصداق‌های متفاوتی دارند.

در این دوره، نیاز بوده است تا موقعیت شاه چیزی فراتر از موقعیت سایر حاکمان تصویر و ترسیم شود. از این‌رو، شاهان صفوی به‌صورت مستقیم مشروعیت را از خدا دریافت می‌کردند. در این قالب، جایگاه شاه به‌منزله سایه خدا و تحت نظر او در روایت‌های متفاوت در عصر صفوی ارائه شده است (امینی هروی ۱۳۸۳: ۱۰۹). این نظام جدید به ابداع مفهومی نیاز داشت تا بتواند جایگاه جدید حکام صفوی را نمایندگی کند که این امر از طریق مفهوم ظل‌اللهی صورت گرفت. به این معنا که این مفهوم به‌الگویی تبدیل شد تا قدرت و جایگاه صفویان را به‌صورت رسمی نشان دهد.

متون تاریخی عصر صفوی هم‌چون اغلب دوره‌های تاریخی ایران منعکس‌کننده دیدگاه و نگرش حکومت و به‌بیانی تاریخ‌نگاری رسمی است (ملایی ۱۳۹۵). در تاریخ‌نگاری رسمی و درباری، اندیشه و ایده‌ای تبلیغ می‌شود که توسط حکومت پذیرفته شده است و به‌عنوان مبنای حکومت در نظر گرفته می‌شود. از این‌رو، مورخان وظیفه ایجاد و تبلیغ نظام دانش و آگاهی‌ای را برعهده دارند که مورد تأیید حکومت قرار دارد و به‌عنوان پشتوانه نظری حکومت مورد توجه است. این فرایند از طریق اشاره مستقیم یا در زبان استعاره و به‌صورت غیرمستقیم تبلیغ می‌شود. بنابراین، آثار تاریخ‌نگارانه هر عصری گفتمانی را در بطن خود دارد که حافظ منافع و مشروعیت حکومت است و آن را به‌عنوان نظام آگاهی و دانش ارائه می‌کند.

یکی از نخستین مورخان عصر صفوی امینی هروی است که به‌دستور شاه‌اسماعیل دست به تألیف اثر خود زد. وی به مورخ درباری و نماینده تاریخ‌نگاری رسمی شناخته می‌شود (امینی هروی ۱۳۸۳). امینی هروی ابتدا در هرات در زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا به مقام صدارت خاصه رسید و با هجوم شییک‌خان ازبک به‌انزوا گرایید، اما پس از خروج شاه‌اسماعیل و شکست نیروهای شییک‌خان ازبک، مورد توجه شاه‌اسماعیل قرار گرفت و در سال ۹۲۰ق به‌نزد شاه‌اسماعیل آمد و در ۹۲۷ق مأمور نوشتن کتاب درباره شاه‌اسماعیل شد. امینی هروی، که تاریخ عمومی از آدم تا روزگار شاه‌اسماعیل صفوی را به‌رشته تحریر درآورده سعی کرده است که روایت خود را در درون گفتمان حکومت صفوی ارائه کند.

امینی هروی در توجیه قدسیت شاه صفوی به موقعیت پیچیده او توجه داشت. بنابراین، در تأکید بر قداست سلطان در عصر صفوی سعی کرده است در مواقعی به‌جای کلمه «ظل‌الله» از کلمه «فر» استفاده کند. او به شاه‌اسماعیل صفاتی را اطلاق کرده است که فقط در حق خدای سبحان به‌کار می‌رود. این امر به این معناست که وجود شاه خود منبع مشروعیت است. امینی هروی در توجیه مقام قدسی حکومت صفوی می‌نویسد:

شاه دین‌پناه به صیدافکنی در میان رانده به فرّ تیر عقاب پر روح‌بر، روزن‌ها بر اجساد و حشیان می‌گشاد و روحشان را به اشارت تیرنشان به عالم ارواح می‌داد تا آن‌که دست و شست غرابت پیوست آن حضرت از افکندن دد و دام بی‌آرام گشت (همان: ۳۱۲).

به این معنی که جایگاه سلطان نیست که به او قداست می‌بخشد، بلکه خود سلطان امر مقدس است و بر این اساس، اطاعت او واجب می‌شود. با این وصف، امینی هروی بیش‌تر به ذکر لقب «ظل‌الله» اکتفا کرده است و سایر القاب را به‌ندرت به‌کار می‌برد.

به همین دلیل، در روایت‌های متعددی که امینی هروی استفاده کرده به ذکر لقب «ظل‌الله» اکتفا کرده است و از سایر القاب استفاده نشده، حتی از ذکر نام خود شاه نیز اجتناب شده است. این عنوان در جهت مفهوم‌سازی به‌گونه‌ای به‌کار رفته که سعی شده است جایگاه قدسی شاه در آن تبیین شود. به‌عنوان مثال، در روایت زیر اشاره به مفهوم «ظل‌الله» به‌عنوان مصداق امر مقدس است که نور را بر دیگر موجودات می‌تاباند:

بار خزان در زیر بار صندوق‌ها که چون بحار و معادن رهنمون به طلا و دردانه بود کشیدند. فراشان سبک‌دست با گیر و بست فرود آوردن خرگاه و پیش‌خانه را از مضمون

”يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ“ نشانه‌ای ساختند و آن منزل سپهرآشیا را از زینت حلول و نزول شاه فرشته‌قبول بازپرداختند، چتر رفیع شاهی از ماه تا به ماهی سایه‌گستر گشت. و سایه آن شادروان آسمان‌نشان از فروغ جمال خورشیدمثال پادشاه خیل آفتاب‌وشان از تنویر مهر منیر بگذشت.

تو آن کسی که پس از خلقت به صورت اصل نکرد کلک قضا راست صورتی تصویر ترا رسد که به ظل‌اللهی کنند خطاب که روشنی برد از سایه تو مهر منیر (همان: ۱۷۹).

خواندمیر دیگر مورخ عصر صفوی در عصر شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب بود که به ترویج ایده حکومت صفویان کمک کرد. خواندمیر، که حکومت صفویان را درک کرد، ابتدا در دربار سلطان حسین بایقرا و سپس در حکومت ازبکان و صفویان مورد عنایت قرار گرفت و به تشویق و حمایت کریم‌الدین حبیب‌الله ساوجی به تألیف کتاب *حبیب‌السیر* اقدام کرد. از این رو، اثر خود را به نام او نام‌گذاری کرد. خواندمیر نیز، که در اواخر عمر خود ذیل حمایت صفویان قرار گرفت، اگرچه به نوعی وام‌دار حکومت ازبک‌ها بود، در تبیین جایگاه سلاطین صفوی برای آن‌ها موقعیت قدسی قائل می‌شود. او به دلیل آن‌که مورخی حرفه‌ای بود، توانست ایده حاکمیت صفویان را در تاریخ‌نگاری جای دهد.

خواندمیر در مواردی، از جمله درباره اطلاق جانشینی، از مفهوم «ظل‌اللهی» استفاده می‌کند و در فصلی تحت‌عنوان «گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع‌الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین میرزا گورگان در منصب سلطنت و جهان‌بانی به اتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی» در تعریف و اطلاق مفهوم «ظل‌اللهی» بر پادشاه از منظر اندیشه سیاسی ظل‌اللهی بر جایگاه و ماهیت مقام سلطان تأکید کرده است و آن را هم‌ردیف با مقام ربوبیت توصیف می‌کند. او جایگاه این مقام را تعریف و به مثابه «یگانه‌فرمان‌روای و خداوند روی زمین» از آن تعبیر می‌کند و اعتقاد دارد که هم‌چنان که یک خدا در هستی وجود دارد، باید یک پادشاه در عالم واقع باشد یا به تعبیر خواندمیر «سلطان یکی سزد چو خدای جهان یکی است» (خواندمیر ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۶۳). خواندمیر مفهوم «ظل‌الله» را برای جایگاه سلطان و ماهیت شخص سلطان می‌آورد و به جای اسم آوردن و توصیف لفظی، به بالاترین تقدس شخص پادشاه با لقب «ظل‌الله» اشاره دارد. همین مورخ در موارد متعددی اصطلاح «ظل» یا «ظل‌اللهی» را برای شاه‌اسماعیل به کار برده و به عبارتی،

او کاملاً در قالب گفتمان حکومت صفوی، توصیف خود را ارائه کرده است و به توجیه حکومت آن‌ها در قالب مفاهیمی می‌پردازد که پیش‌تر از آن‌ها استفاده نمی‌کرد، چراکه در دربار از یک‌ها او باید علیه مشروعیت حکومت صفوی قلم می‌زد. وی در توجیه موقعیت قدسی صفویان هیچ اشاره‌ای به سوابق پیشین ندارد و به همین دلیل، توصیف او تمایزی با توصیف‌های دیگران نمی‌یابد. خواندمیر در این باره می‌نویسد:

آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب (وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ) بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین فوایح نصرت از گل‌زار فرح آثار (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا) به مشام خدام موکب ظل‌اللهی رسیدن آغاز نهاد (همان: ج ۴، ۴۷۲).

غفاری کاشانی، مورخ عصر شاه‌طهماسب، اثر خود را به نام شاه‌طهماسب نوشته است. او نیز بیش‌تر از عنوان «ظل‌اللهی» برای شاه استفاده می‌کند. غفاری به دلیل این‌که کاملاً در چهارچوب گفتمان حکومت صفوی قرار داشت و در استفاده از مفهوم ظل‌الله دقت بیش‌تری به خرج می‌داد، این مفهوم در اثر او جایگاه مصداقی پیدا کرده است که لازمه آن مستحیل شدن سایر صفات در آن است. به همین دلیل، غفاری از ذکر سایر صفات برای شاه چشم‌پوشی می‌کند. به‌عنوان مثال، در روایت ذیل فقط به مفهوم ظل‌الله در کنار عنوان پادشاه اشاره می‌شود:

ایضاً در سنه هزار و بیست‌وهفت هجری چنان اتفاق افتاد که مریخ و شمس و عطارد در بیت عاشق طالع استقبال مقدم واقع شدند در برج حوت و قمر درمقابل ایشان، به سبب این دلایل این حقیر در این احکام تقاویم ایراد نمودم که در این سال ممکن یکی از ذوات الاذتاب ظاهر گردد و همین مضمون را در وقت فرصت به‌عرض پادشاه ظل‌الله رسانیدم... (غفاری ۱۳۷۳: ۳۶۷).

البته برخی از مورخان عصر صفوی لقب ظل‌الله را برای شاه‌طهماسب صفوی استفاده نمی‌کنند. به‌عنوان مثال، بوداق‌منشی، که خود از مورخان دوره صفویه است، تعبیر سلطان، ظل‌الله، و... را برای پادشاه نخست صفوی به‌کار نمی‌برد، بلکه از عنوان «شاه» استفاده می‌کند (منشی قزوینی ۱۳۸۷). این امر در قالب این مسئله قابل فهم است که بوداق‌منشی مدتی مورد توجه پادشاه قرار نگرفت و از مقام خود معزول شد و مدت خدمت او در دربار نیز اندک بود. از این رو، به‌نظر می‌رسد او به دلیل دل‌گیری‌ای که از حاکم صفوی داشته، بر تأیید گفتمان حاکم عصر صفوی و تأیید نظام دانش این دوره اصراری نداشته است.

استفاده از القاب و عنوان‌های پادشاهان ساسانی و ایران باستان نیز به‌منظور توجیه حکومت صفوی در بستر تاریخی به‌صورت قابل‌تأملی به‌کار رفته است. روایت‌های مختلفی که از این عناوین و توجه به آن‌ها شده در ناظر بر این امر است. به‌عنوان مثال، اسکندر بیگ ترکمان، که در زمان شاه‌عباس می‌زیست، اشاره دارد که حکومت شاه‌عباس توسط پاپ ادامه‌جانشینی خسروان فرس معرفی شده است. او برای شاه‌اسماعیل نیز از القاب شاهان ایران در عصر باستان استفاده کرده است (اسکندر بیگ ترکمان ۱۳۸۲: ۱۸۰۲ به بعد). روایت اسکندر بیگ از آن‌رو اهمیت دارد که منشی شاه‌عباس بود و از این‌رو، او به‌دنبال تبلیغ‌گفتمان ارائه‌شده از سوی حکومت صفوی است. به همین دلیل، حتی نوشتن اثر خود را به‌مناسبت سی‌امین سال پادشاهی شاه‌عباس آغاز کرده است. اسکندر بیگ در روایتی در وصف حاکمان صفوی، که از مفاهیم ایران باستان استفاده کرده است، اشاره دارد:

از زمره شاه‌زادگان عالی‌شان شاه جم‌جاه جنت‌مکان اعز و ارشد اولاد والانژاد و شایسته تخت فیروزبخت کسری و کی‌قباد بود ولادت خجسته آن حضرت روز چهارشنبه بیست‌وششم ذی‌الحجه الحرام سنه تسع عشر و تسعمائة در قریه شهاباد از اعمال اصفهان روی داده، دوربینان بساط آگاهی تولد آن حضرت را موسوم به شهاباد مبارک و میمون دانسته به پادشاهی و جهان‌داری‌اش فالی گرفتند و اسطرلاب‌دانان دقیقه‌شناس از زایچه طالع فرخنده‌مطالعش استدلال نمودند که عن‌قریب وجود شریفش زینت‌افزای اورنگ خسروی و آفتاب دولتش عالم‌افروز خواهد بود از الهامات غیبی ”آفتاب عالم‌افروز“ تاریخ مولد آن گرامی است و در زمان خاقان سلیمان‌شان در صغر سن به سلطنت ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشوونما یافت و بعد از آن‌که از امیر (خان‌الله آن حضرت اطوار ناپسند به‌ظهور آمده از حکومت معزول گردید آن حضرت را به‌پایه سریر اعلی طلب فرمودند و در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی بود در بدایت حال آثار سلطنت و جهان‌داری از اطوار همایونش لایح و پیدا و انوار ظل‌اللہی از ناصیه همایونش لامع و هویدا بود، بعد از واقعه نازله خاقان فردوس‌مکان قامت بااستقامتش به طراز کسوت سلطنت و پادشاهی آراسته گشته در سن یازده‌سالگی به‌حکم ان‌الله یا‌مرکم ان‌تؤدوا الامانات مسندنشین اورنگ شاهی و سریر‌آرای بزم پادشاهی گردید، جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب پیچی نیل موافق سنه ثلاثین و تسعمائة اتفاق افتاده، به‌جای پدر بزرگوار قرار گرفت از الهامات غیبی ”جای پدر گرفتی“ موافق تاریخ افتاد (همان: ج ۱، ۴۵)



هم‌چنین، اسکندربیگ نیز به تأیید جایگاه کاریزماتیک مقام پادشاه اشاره دارد و این مقام را با مقام پیامبر و فیض ظهور ربوبیت پیوند می‌دهد. اسکندربیگ وجه قدسی شاه را در این روایت با عدالت و ظهور صفات وحدانیت در شاه جمع کرده است و به عبارتی، سعی کرده است شاه را در طول ولایت، نبوت، و خدا قرار دهد و در بطن بیان خود ارتباط خدا و شاه را به صورت مستقیم برقرار کند:

بسم الله الرحمن الرحيم عنوان صحیفه سلطنت و عالم‌آرایی پادشاهان کام‌کار و دیباچه دیوان خلافت و کشور خدایی شهریاران گردون اقتدار، که برحسب الملك والدين توأمان ناظران مناظم دین و دولت و مسندآریان محافل ملک و ملت‌اند، جز به تأسیس مبانی عدل و احسان و بسطِ بساطِ رأفت و امتنان زینت‌پذیر نیست، چه هریک از این گروه والاشکوه، که از درگاه احدیت مأمور امر ان الله یأمر بالعدل والاحسان‌اند این شیوه ستوده را پیش نهاد، همت ساخته... صاحبان این نشأه کامله و دریافتگان این کیفیت شامله را، که از مظاهر صفات و کمال احدیت است، برحسب خطاب بلا ارباب السلطان العادل ظل‌الله ضلال ربوبیت و جزوی از اجزای نبوت و ولایت شمرده‌اند (همان: ج ۲، ۳۷۷).

اسکندربیگ با استفاده مکرر از لقب ظل‌اللهی به تثبیت و مفهوم‌دهی این لقب پرداخت. او با استفاده این لقب به عنوان یک اسم برای پادشاه و نه به عنوان صفت به معنادهی آن در این عصر کمک کرد (همان: ج ۲، ۳۹۹-۴۱۸). البته او در سیر تکامل این مفهوم جایگاه آن را ارتقا بخشید. به این معنی که امینی هروی، خواندمیر، و غفاری پیش از اسکندربیگ و در دوران حکومت شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب بیش‌تر از مفهوم «ظل‌الله» و «ظل» استفاده می‌کردند، اما اسکندربیگ از مفهوم «اعلی‌شاهی ظل‌اللهی» استفاده کرده است. به این ترتیب، اسکندربیگ سعی کرده است جایگاه این مفهوم را بهبود بخشد و حالت تفصیلی به آن دهد. بعدازآن، این مفهوم به این شکل توسط سایر مورخان نیز به کار می‌رود.

وحید قزوینی، مورخ دربار شاه‌عباس دوم، جایگاه شاه صفوی را برتر از سایر مقام‌ها و مناصب دیگر شمرده است. از این رو، او یکی از نظریه‌پردازان درباری حکومت صفوی محسوب می‌شود. نوشته وحید قزوینی در جهت گفتمان قالب عصر صفوی و از جمله تقدیس حاکمیت است. وی در موضعی می‌نویسد:

چون یکی از کشور خدایان که به گران‌مایگی اقبال روزافزون ممتاز باشد، بر اورنگ اقلیم‌گشایی نشیند، قبل از جلوس آن خسرو بی‌همال فرمان‌روایی از تخت اعتبار

برمی‌خیزد. از این‌جاست که مقارن طلوع خورشید جهان‌آرای وجود وافر الجود حضرت ختمی‌پناه دیده دوربین اقبال مسندآرایان عجم، به‌مثل خطوط شعاعی آن مهر فروزان از لباس بینایی عریان گردید و به ذوق جبهه‌سایبی خاک‌دان آستان عرش‌نشان کنگره ایوان کسری روی بر خاک عجز و انکسار نهاد. چراغ شهرت آتش‌پرستان فارسی را زبان گویایی کوتاه‌گشت و اصنام ارباب کفر و طغیان را، که کوکب ثابت بروج اعتبار بودند، سیر از اوج عزت به حضيض وبال و نکال منتهی شد و چون اعلی‌حضرت ظل‌اللهی نور آن چراغ و ضیاء آن آفتاب‌اند، به مضمون صدق مشحون "الولد سرآیه" مقارن اشراق نور عالم‌تاب دولت این برگزیده رحمن، مردم‌دیده فرمان‌روای ممالک ترکستان که به نیروی بازوی شوکت و اعتلای همت و وفور جرئت قدوه مسندآرایان توران بود، از خیرگی آن نور ساطع و حیرت آن شعشعه لامع سررشت (قزوینی ۱۳۸۳: ۳۶۱).

در این توصیف، وحید قزوینی، بنابه جایگاه خود در دربار، به نفی سایر منابع مشروعیت‌ساز پیشین دست زده است و سعی دارد موقعیت برتر شاهان صفوی را در این چهارچوب باورپذیرتر سازد. او، با ترسیم نظری یک سیر اندیشه‌ای از تقدس، با این مطلب که موقعیت ظل‌اللهی شاهان صفوی به‌متنابه خود آفتاب است، در عمل مرکز مشروعیت را به شاهان صفوی اعطا می‌کند. به این معنا، سایر منابع مشروعیت را بی‌اعتبار جلوه می‌دهد. این امر باتوجه‌به موقعیت او، که وقایع‌نگار دربار صفوی است، قابل‌درک و اعتناست. وحید قزوینی وجه کاریزماتیک سلطان را به‌شکل تفصیلی و با صورت اعلی‌حضرت ظل‌اللهی در قالب روایت‌هایی ارائه می‌کند. از جمله در روایت زیر اشاره دارد:

حاجت‌مندی بدین طریق میسر است، مرا که آرزوی نگاشتن حال فرخنده‌مآل اعلی‌حضرت ظل‌اللهی منظور نظر و هوس عروج آسمان معنی در سراسر است، باید نخست به سلم بلندپایه تعداد نسب والای آن حضرت تشبث نماید، مگر بدین طریق ارتقای مراتب آرزو میسر گردد (همان: ۱۹).

در رساله‌هایی که در عصر صفوی به‌رشته تحریر درآمده است، به تبیین جایگاه مقام سلطان در نظام دینی براساس الگوی ظل‌اللهی اشاره شده و سعی شده است که جایگاه سلطان در عرض جایگاه پیامبر و ائمه معصومین تعریف شود. دستور شه‌ریاران، که در اواخر حکومت صفویان و در زمان شاه‌سلطان حسین به‌نگارش درآمده، یکی از این سیاست‌نامه‌هاست که در قرن دوازدهم هجری به‌نگارش درآمده و در قالب سیاست‌نامه ارائه شده است. دستور شه‌ریاران، نوشته محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری، ظاهراً با

انگیزه تألیف، تهیه، و تنظیم سرمشقی برای مملکت‌داری تهیه شده است، اما محتوای کتاب نشان می‌دهد که مؤلف تنها به ذکر وقایعی اکتفا کرده است که در سال‌های نخستین پادشاهی سلطان‌حسین اتفاق افتاده‌اند.

با این‌که دستور شه‌ریاران نتوانسته است در قالب سیاست‌نامه دربیاید، ولی حاوی مباحثی است که رویکرد و چشم‌انداز اندیشه سیاسی در آن قابل مشاهده است. به همین دلیل، در این اثر نیز به صورت‌بندی مفهوم ظل‌الله توجه شده است، اما در این اثر سعی شده است که این مفهوم در قالب مفاهیمی در عرض اقتدار معنوی پیامبر صورت‌بندی شود. به این معنا که قداست شاه در ذیل سایر قداست‌ها تعریف نشده، بلکه در کنار آن‌ها تعریف شده است. به‌عنوان مثال، در روایت زیر در دستور شه‌ریاران به این موضوع اشاره شده است:

خاتم‌والای هدایت و ارشاد را از یدیبضای قمرشکاف حضرت خاتم‌الانبیا علیه‌التحیة و الثنا، دست به انگشت اقتدار سلاطین و الاتبار این سلسله علیه رسانیده... خصوصاً در این عهد همایون که نگین ثمین فرمان‌روایی و قائمه شمشیر جهان‌گشایی در یمین اختیار و قبضه اقتدار اعلی حضرت کیوان‌رفعت مریخ‌صوالت مشتری‌سعادت و الاجاه انجم‌سپاه، سلطان دین‌پرور و خاقان معدلت‌گستر، جم‌نشان فریدون‌فر، سلیمان‌مکان خورشیدافسر، نبوی‌حسب مرتضوی‌نسب، جعفری‌مذهب موسی‌ادب، زیننده تاج‌وتخت کیانی، وارث مرتبه سلیمانی، طرازنده افسر و اورنگ، نگارنده دانش و فرهنگ، خسرو جم‌قدر فلک‌اقتدار، داور دین‌پرور و الاتبار، برگزیده کردگار آسمان و زمین و قهرمان مطلق‌العنان ماء و طین، غلام با‌اخلاص امیرالمؤمنین، ملاذ اعظم‌السلطین، معاذ اکارم‌الخواقین، حامی حوزه‌الدین، حارس شریعت سیدالمرسلین، مروج طریقه‌الائمة‌الطاهرین، ظل‌الله فی الارضین، السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان و الخاقان‌بن الخاقان‌بن الخاقان ابوالمظفر شاه‌سلطان‌حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان اعلی الله تعالی لواء سلطنته من السمک الی سماک و رفع بنیان دولته الی ذروة الافلاک، قرار و استقرار دارد (نصیری ۱۳۷۳: ۴۵).

در این روایت، نصیری با ذکر القابی سعی کرده است تمام منابع مشروعیت را برای شاه صفوی در نظر گیرد و آن‌ها را در ذات شاه تبیین کند. به این معنا که تمام منابع مشروعیت به او ختم شود، اما مهم‌ترین تأکیدی که او دارد اعطای اقتدار از سوی پیامبر به سلطان است. به این معنا، سلطان در این اندیشه مشروعیت خود را بی‌واسطه از مرجع دینی

دریافت می‌کند؛ مرجعی که خود نماینده خداست و از این رو، سلطان نیز نماینده خدا محسوب می‌شود و به همین دلیل، در ادامه روایت از سلطان با نام ظل الله فی الارضین یاد شده است. نصیری هم‌چنین در روایتی دیگر اشاره دارد:

اگر عهدی در حضيض مذلت با خاک ره برابری نمایند، به تربیت آفتاب عنایت الهی، چندی هم در اوج عزت، از افلاک برتری نمایند. و اگر مدتی بر صبر در شدايد چون سنگ خاره جان‌سختی کنند، به اقبال پرتو خورشید عاطفت ظل‌اللهی، قرنی هم در قتل جبال رفعت سروری کنند. و اگر مظلوم ستم رسیده ناچار بر ظلم ظالم ساخته، آخر به مکافات و تدارک آن استیلا یافته (همان: ۵۴).

در رساله دستور شهرياران نیز نویسنده دقت کافی در به‌کاربردن این لقب به‌کار نبسته است، اما در قالب اصطلاحات و القاب دیگر سعی کرده است جایگاه قدسی شاه را تبیین کند. از این رو، اغتشاش در این مفهوم اگرچه در این دوره نیز کم‌وبیش به چشم می‌خورد، هژمونی گفتمان ظل‌اللهی چنان بر اندیشه سیاسی و اجتماعی این دوران تسلط دارد که موجب شده است در روایت‌های ارائه‌شده نیز تأثیر این گفتمان به‌وضوح قابل‌رؤیت باشد. به‌عنوان مثال، در روایت زیر نصیری مفهوم ظل‌اللهی را در معنای نزدیک به امر مقدس به‌کار برده است:

شهریار زمان و شاه جهان	آفتاب سپهر قدر و مکان
آستان جهان عدل و کرم	کم‌ترین بندگانش قیصر و جم
درگهش ملثم شفاه شهان	آستان سجده‌گاه خلق جهان
آسمان، خیمه جلالت او	خور، علم‌دار شأن و شوکت او
پرتوی گر ز رأی او تابد	در جهان کس شبی نمی‌یابد
درخور شأن و شوکت آن شاه	شد بساط ارض و آسمان خرگاه
دل دشمن، مشبک از سهمش	سینه دوست، گلشن از رحمش
شاه دین‌دار مرشد کامل	شرع‌پرور شهنشه عادل
خلف خاندان مصطفوی	زبده دودمان مرتضوی
شاه جم‌دستگاه لطف‌آله	شاه‌سلطان حسین ظل‌الله
کز رخس چشم بخت روشن باد	وز بهارش زمانه گلشن باد

(همان: ۱۱).

توسیع معنایی مفهوم ظل‌الله در عصر صفوی انجام گرفت و مفهوم ظل‌اللهی که معنای ظاهری آن سایه خدا را نشان می‌دهد در این گذار به اسم تبدیل شده است و دیگر معنای ظل یا سایه را تداعی نمی‌کند، بلکه در این ترکیب تفصیلی به معنای جایگاه قدسی بی‌بدیل است که صفت‌هایی چون شاهی و اعلی حضرت به آن متصف شده‌اند. به عنوان مثال، نصیری در دستور شهریاران مفهوم ظل‌الله را دقیقاً در همین قالب استفاده کرده است:

جهت ظاهری تعویق آن امر سعادت‌نشان به وقتی دیگر از تصاریف زمان آن بود که چون به اعتبار استبداد و استیهاج مواد فتنه و فساد مانع در الکاء عربستان و توابع، فرستادن قشون شوشتر و دورق و عربستان به آن سفر میمنت‌نشان، صلاح دولت ابدبنیان نبود و ارسال قشون آذربایجان نیز به اعتبار اشتعال نایره عصیان و طغیان سلیمان بی‌ایمان متعذر می‌نمود، رأی جهان‌آرای اعلی حضرت شاهی ظل‌اللهی حفظ بیضه اسلام و دفع ضرر دشمن خانه را از گوش مال آن خارجی گم‌نام و خصم بیگانه اهم دانسته (همان: ۱۵۴).

صفت ظل‌الله در سیر اندیشه مشروعیت‌ساز جهت اطلاق جایگاه برتر و عالی به مقام شاه در دوران حکومت صفوی از مفهوم «ظل» یا سایه خدا به مفهوم «حضرت ظل‌اللهی» و سپس «اعلی شاهی ظل‌اللهی» یا «اعلی حضرت ظل‌اللهی» در دوران شاه‌عباس، یعنی دوران اوج حکومت صفوی، گذار می‌کند و با این گسترش معنایی و تفصیلی به جایگاه بی‌بدیلی تبدیل می‌شود که حاوی تمام صفات و قدرت‌های لازم برای حکومت است. در این لقب، صفت اعلی معنای جایگاه بی‌پرسش را می‌دهد و به حاکم جایگاه قدسیت می‌بخشد. این جایگاه در تاریخ‌نگاری این اثر سعی شده است به گفتمان تبدیل شود و به عنوان گفتمان غالب ارائه شود. به عبارتی، این تصور سعی شده است در قالب این متون عمومیت یابد و منبع مشروعیت‌ساز بی‌بدیل شود. تمسک به این لقب افزون‌بر جنبه مشروعیت‌ساز آن جایگاهی به حاکم می‌دهد که رفتار او را مناقشه‌ناپذیر می‌سازد. به این معنا که رفتار و کردار او نمی‌تواند مورد نقد قرار گیرد. به همین دلیل، او بری از خطاها و نقایص محسوب می‌شود و این امر موجب می‌شود که قدرت او به رعایت عدالت یا رفتار مناسب با رعیت، خلق، و یا حتی حفظ حدود و ثغور محدود نباشد. این امر موجب می‌شود اطاعت از شاه لازم و استنکاف از آن مردود شمرده شود.

## ۵. نتیجه گیری

منابع متکثر مشروعیت‌ساز صفوی در قالب الگوی گفتمانی «ظل‌اللهی» به انسجام اندیشه‌ای دست یافت که محصول آن قدسی‌سازی مقام سلطان است. نگاه قدسی به حاکم پی‌آمدهای متفاوتی را برای نظام اجتماعی-سیاسی داشته است و نظم جدیدی را می‌آفریند که روند خودکامگی و استبداد را تولید و تشدید کرده است و با ابداع توجیحات گوناگونی، مناسبات یک‌سویه‌ای را در جامعه پدیدار ساخته است که «مسئولیت‌زدایی» از حکومت، حاکم، و اطاعت‌پذیری منحصر از رعیت و مردم را می‌طلبد. این گفتمان محصول دوره پسامغولی است که با دو شاخصه اصلی «قدسی‌سازی» حاکمان و «مسئولیت‌زدایی» از آنها قابل‌شناسایی است. قدسی‌سازی دوره صفویه از گونه نهادی‌شده دوره مغول به قدسی‌سازی عرفی سوق پیدا کرده و قداستی متأثر از منابع متعدد مشروعیت‌ساز در قالب الگوی ظل‌اللهی برای پادشاه/سلطان به‌دست آمده است. در فضای اندیشه‌ای منابع تاریخ‌نگاری دوره صفویه تا قاجار، با پارادایم غالب حقانیت‌ساز ظل‌اللهی مقام «قدسیت» سلطنت درقبال مردم، رعایا، گروه‌های اجتماعی، و حتی گروه‌های سیاسی و نظامی افزایش یافته و «مسئولیت» او کاهش یافته است.

## کتاب‌نامه

- آقاجری، هاشم (۱۳۹۵)، *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، تهران: طرح نو.
- احمدوند، شجاع و امیر مقدور مشهود (۱۳۹۵)، «تبارشناسی الگوی مشروعیت در دوره صفویه»، فصل‌نامه علوم اجتماعی، س ۲۵، پیاپی ۷۲.
- اسکندریبگ ترکمان (منشی) (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- امیرارجمند، سعید (بی‌تا)، *ظل‌الله و امام غایب: دین، نظام سیاسی، و تغییر اجتماعی در ایران از آغاز تا سال ۱۸۹۰*، بی‌جا.
- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهمی*، به تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۰)، «نظریه اتصال دولت صفویه با دولت صاحب‌الزمان علیه‌السلام (نمونه‌های تاریخی، به‌ضمیمه رساله شرح حدیث دولتنا فی آخرالزمان)»، *پیام بهارستان*، دوره ۲، س ۳، ش ۱۱.

گفتمان «ظل‌اللهی» در تاریخ‌نگاری عصر صفوی (نیره دلیر) ۹۹

خنجی، فضل‌الله‌بن روزبهان (۱۳۸۲)، *عالم‌آرای امینی*، به تصحیح محمداکبر عشیق، تهران: میراث مکتوب.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب‌السیر*، تهران: خیام.

دلیر، نیره (۱۳۹۳)، «فرهنگ سیاسی و مبانی نظری پادشاهی و سلطنت؛ بررسی تطبیقی فرقه ایزدی و ظل‌اللهی»؛ فصل‌نامه علمی - پژوهشی *مطالعات تاریخ فرهنگی انجمن ایرانی تاریخ*، س ۵، پیاپی ۲۰.

دلیر، نیره (۱۳۹۴)، «سیر تطور کاربرد مفهوم ظل‌الله در دوره میانه تاریخ ایران؛ براساس منابع تاریخ‌نویسی و اندرزنانه‌ای»؛ فصل‌نامه علمی - پژوهشی *مطالعات تاریخ اسلام*، پیاپی ۲۶.

دلیر، نیره (۱۴۰۰)، «قدسیت سلطان و مفهوم ظل‌الله در عصر ایلخانی»؛ *مجله علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری*، تهران: دانشگاه الزهرا.

دلیر، نیره (۱۴۰۰)، «مفهوم ظل‌الله و تحولات سیاسی - اجتماعی عصر نادرشاه براساس قدرت؛ دانش فوکو»؛ *مجله علمی جامعه‌شناسی تاریخی دانشگاه تربیت مدرس*.

زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵)، *آقامحمدخان*، تهران: سمت.

صفت‌گل، منصور (۱۳۸۱)، *ساخت نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران: رسا.

صفت‌گل، منصور (۱۳۸۸)، *فرازوفرود صفویان*، تهران: کانون اندیشه جوان.

طباطبایی، سیدجواد (۱۳۷۵)، *زوال اندیشه سیاسی در ایران*، تهران: کویر.

غفاری (۱۳۷۳)، *تاریخ نگارستان*، به تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: حافظ.

فیرحی، داوود (۱۳۷۸)، *قدرت، دانش، و مشروعیت در اسلام*، تهران: نی.

قادری، حاتم (۱۳۹۰)، *فیلسوف مسطح فیلسوف غیرمسطح یا طرحواره‌ای در خوانش هم‌پیوندی فلسفه و فیلسوف*، تهران: علم.

قزوینی، محمدطاهر وحید (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، به تصحیح سیدسعید میرمحمدصادق، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کوبین، شعله‌ای (۱۳۸۷)، *تاریخ‌نویسی در روزگار فرمان‌روایی شاه‌عباس صفوی*؛ اندیشه، گزیده‌برداری، و مشروعیت در متون تاریخی عهد صفویه، ترجمه منصور صفت‌گل، تهران: دانشگاه تهران.

متی، رودی (۱۳۹۳)، *زوال صفویه و سقوط اصفهان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نامک.

ملایی‌توانی، علیرضا (۱۳۹۵)، *گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی دوره پهلوی پیرامون رضاشاه*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منشی قزوینی، بوداق (۱۳۸۷)، *جواهرالخبار*، به تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.

۱۰۰ جستارهای تاریخی، سال ۱۲، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

منصوری، فیروز (۱۳۹۵)، *بازنگری و خرده‌بینی در تاریخ‌های صفوی*، تهران: مؤسسه تاریخ مطالعات معاصر ایران.

میچل، کالین پل (۱۳۹۷)، *سیاست‌ورزی در ایران عصر صفوی*، ترجمه حسن افشار، تهران: فرهنگ جاوید.

نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، *دستور شهریاران*، به تصحیح محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

نیومن، اندرو (۱۳۹۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه بهزاد کریمی، تهران: نقد افکار.